أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 خیلی خوشوقتیم از زیارت رفقا و دوستان، بعد از این‌كه بنده مطلع شدم از نظر دوستان خودمان بر ممانعت از زیارت رفقا، خلاصه اصرار كردیم: خب؛ شوق خودمان را چه كنیم كه می‌خواهیم رفقا را ببینیم؟ خب دیگر در یك محدوده‌ای اجازه دادند كه چند كلمه‌ای در خدمتتان عرائضی داشته باشیم. انشاءاللَه برای فرصت‌های دیگر اگر خداوند توفیق بدهد، مجال بیشتری پیدا بشود. علی كلّ حال باید تسلیم رضای خدا بود، كه هرچه او تقدیر كند. هرچه آن خسرو كند، شیرین بُوَد.

 یادم هست در وقتی كه مرحوم آقا كسالت پیدا كرده بودند، یك كسالت چشم. چشمشان كسالت پیدا كرده بود، افتادگی شبكه ریتینگ، كه بهش دكولمان می‌گویند. ایشان آمده بودند [و] دیگر همه برنامه‌ها و كارهایشان تعطیل شده بود و در بیمارستان كه تشریف داشتند من در خدمت ایشان بودم، دو هفته‌ای طول كشید.

 یك روز در بیمارستان من به ایشان گفتم كه آقا این قضیه‌ای كه برای شما پیش می‌آید چیست؟ خلاصه ما نفهمیدیم! یا قلبتان درد می‌كند، یا چشمتان، یا دیسك كمر كذایی و یا سنگ صفرا و اكتر و امثال ذلك، این‌ها قضیه‌اش چیست؟ ظاهرا كلكسیونتان دارد تكمیل می‌شود!

 ایشان فرمودند: نه! هنوز یك مقداریش مانده! هنوز مانده.

 گفتم: حالا می‌شود برای ما بگویید كه این ...، آخر با آن وضع و با آن كیفیت، اصلا نمی‌گنجید در ذهنمان، نمی‌گنجید كه این چگونه می‌شود؟

 فرمودند كه: آسیدمحسن! من الآن در چه سنی هستم؟ الآن، در این بیمارستان كه بیمارستان لبافی‌نژاد بود و همان قسمت چیز ... من در این بیمارستان، حقائقی برایم روشن شد كه تا الآن روشن نشده بود!

 ببینید! یك ولی خدا! در آخر عمر، آن‌هم در آخر عمر! وقتی كه پیغمبر می‌فرماید ربّ زدنی فیك تحیرا[[1]](#footnote-1)، آن پیغمبرش! خدایا، هر لحظه تحیر و حیرت مرا نسبت به مراتب اسماء و صفات لا یتناهی خودت بیشتر بگردان، خب این حكایت از چه می‌كند؟ حكایت از این می‌كند كه مراتب علم ربوبی به‌

 نحوی است كه حتی رسول خدا، كه واسطه فیض بین خدا و بین همه ممكنات هست، و هرچه به همه عوالم وجود از انسان و غیر انسان و عوالم و این‌ها می‌رسد، از دریچه رسول خداست، تا الآن كه الآن است، و تا خدا كه خدایی خواهد كرد، هرروز دارد به علم پیغمبر اضافه می‌شود. علمی كه نبوده! اگر باشد كه اضافه نمی‌شود؛ معنا ندارد. علمی كه نبوده، دارد اضافه می‌شود! یعنی سیر در مرتبه ذات، كه همان ظهورش در اسماء كلیه و صفات كلیه است، سیرْ تا خدا خدایی می‌كند است؛ نه در یك حدّ كه انسان به مرتبه كمال برسد، خب تمام شد! دیگر تمام مطالب روشن شد، دیگر تمام حقایق روشن شد، دیگر تمام مسائل، دیگر هرچه ته و توی خدا بود، درآوردیم! هرچه بوده، این دیگر لری‌اش، این دیگر ... نه! این‌طوری نیست! مسئله به این كیفیت نیست!

 می‌فرمودند من الآن در این بیمارستان به یك مطالبی رسیدم كه تا به حال بر من مخفی بود و این لطف پروردگار است به انسان كه برای انسان این مسائل باید روشن بشود، این حقائق باید روشن بشود، و فقط از كتاب نیست، از شنیدن نیست. برسد! انسان باید بهش برسد، و برایش مشخص بشود.

 علی كلّ حال، ایشان می‌فرمودند كه: یكی از افراد، وقتی كه من در منزل بودم، هنوز به بیمارستان نیامده بودم، یكی از افراد، یكی از دوستان ایشان بود و بعد فوت كرد، و خودِ او هم در طهران یك جلساتی داشت، افراد زیادی هم با اورفت و آمد می‌كردند، ولی دیگر مرحوم آقا با او ارتباطی نداشتند. همان كسی كه مدّعی بود دیگر نیازی به استاد نیست، و مرحوم آقا از او تعبیر به یك زارع كرده بودند در كتب خودشان؛ همین ایشان. و خب سوابقی داشتند با مرحوم آقا.

 این آمده بوده در منزل به عنوان عیادت و رو كرده بود به ایشان كه: خب! با هم رفیق بودند دیگر! سابق خیلی رفیق بودند خب آقای آسیدمحمدحسین! البته ایشان سنشان از مرحوم آقا بیشتر بود همه‌اش كه دیگر نمی‌شود، آخر شما به كتابت و تألیف و این مسائل بخواهید بپردازید، حالا بالاخره یك مقداری هم باید به او پرداخت! داشت مثلا آقا را نصیحت می‌كرد. باید یك مقداری به او پرداخت و خدا این چیزها را پیش می‌آورد بر این كه انسان بیشتر توجه به او بكند.

 مرحوم آقا فرمودند كه: من به او گفتم كه: آقای فلان! شما خدا را فقط در یك ظهور و در یك مظهر می‌بینید. شما فقط خدا را در همین تنهایی و اشتغال به این كیفیت می‌بینید، ولی خدا فقط یك ظهور ندارد. یك ظهورش در نشستن پشت میز و تألیف و بیان مطالب است، یك ظهورش در چشم‌درد و آمدن و ترك كردن و كنار گذاشتن، و به مطالب دیگر توجه كردن است. یك ظهور خدا در جنگ و جدال با كفار و این‌هاست، یك ظهورش آمدن در مسجد و به نماز ایستادن و به خطابه و این مسائل‌

 رسیدن است. یك ظهور خدا رفتنِ با مردم صحبت كردن و بر منبر رفتن و با مردم تكلم كردن است، یك ظهورش در بیماری و در بستر بیماری افتادن و فاصله گرفتن است؛ در همه موارد، باید خدا را دید، نه فقط در یك مورد خاص، و در یك ... یعنی آن موقع خدایی وجود ندارد دیگر، الآن خداست! آن موقع حضوری نیست، الآن حضور است؛ آن موقع دیگر هم‌نشینی وجود ندارد!

 علی كلّ حال این‌ها مطالبی است كه بزرگان نقل كرده‌اند و ما هم باید به دنبال آن مطالب باشیم.

 یك مطلبی را كه داشتم الآن می‌آمدم گفتم برای رفقا چه بگویم؟ یك چیزی به نظرم رسید، دیگر به طور خلاصه، خدمت دوستان عرض می‌كنم و انشاءاللَه بقیه مطالب، به حول و قوه الهی، برای جلسه بعد و برای زیارت بعد، و آن مطلب این است كه:

 این عالم، عالمِ امتحان و عالم بروز حقائق و مسائل نفسانی است. به طور كلی، این نظام، نظام تربیت است. نظام آمدن در اینجا، و گذرانِ حیات، این نظامْ نظامِ تربیت و رسیدن به فعلیت است. یعنی انسان به همان‌چه كه به او پایبند است، و به آن‌چه كه به او اهتمام دارد و به آن‌چه كه به دنبال اوست، این نظام، برای این است كه انسان را به آن خواست‌گاهش برساند. خیلی چیزها در دل ما هست، خیلی مسائل هست، خیلی سلیقه‌ها، خیلی نیات، مطالبی كه حتی ممكن است برای خودمان هم مخفی مانده، باز نشده، روشن نشده. نظام تربیتی و نظام تكوین، این هر دو دست به دست هم می‌دهند و انسان را به همانی كه هست و به همان وضعیتی كه هست و به همان خواسته‌ها و شاكله و سرشت و نیات و اهتمام و تفكر و تمایلش، به چه تمایل دارد به آن می‌رسانند! این نظام، یك همچنین نظامی است؛ نظام تربیتی.

 رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم یك روز به أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یا علی! أنا أقاتل الناس علی تنزیل القرآن، و أنت تقاتل الناس علی تأویله، یا تأویل القرآن .[[2]](#footnote-2)

 من بر تنزیل قرآن با مردم جنگ كردم. یعنی مبارزه كردم، برخورد كردم، كه این قرآن را، این رسالت را گسترش بدهم، در شهرها، در بلاد، در بین اقوام، در بین یهود، نصاری، این را گسترش بدهم و بالاخره گسترش هم یك موانعی [دارد]، باید این موانع را از سر راه بردارم دیگر. من بر این تنزیل قرآن و گسترش ظاهر قرآن و ظاهر این سنت، با مردم مقاتله كردم، اما كار مهم بر عهده توست! تو بر

 تأویل قرآن با مردم مقاتله می‌كنی.

 من آمدم در این عربستان، در این جزیرة العرب، در یمن، این‌طرف و آن‌طرف، اسلام را گسترش دادم، یعنی گسترش پیدا كرد. در شام، یمن جزیرة العرب مردم مسلمان شدند، حجاز، این‌ها، همه اسلام را اختیار كردند. ولی این اسلام تا چه حد بود؟ اسلام این‌ها تا چه حد بود؟ یعنی فقط نماز بود؟ خب یك ربات هم كه می‌تواند نماز بخواند! فقط قرآن بود؟ شما یك نوار را بگذارید در یك دستگاه، برایتان صبح تا شب می‌خواند. این بود؟ این است مسئله؟ یا این كه نه؟ آن حقیقت قرآن، آن تأویل قرآن، آن باطن، كه متابعت از ولایت است، آن دیگر مسائل نهفته‌ای است كه آن مسائل نهفته، در زمان من باز نشد. در دل‌ها همینطور ماند. من نتوانستم و تكلیف نداشتم پرده بردارم، و پرده را كنار بزنم؛ آمدم گفتم فقط نماز بخوانید، كار دیگری به كارتان ندارم، روزه بگیرید، كار دیگری به كارتان ندارم؛ همین. حج انجام بدهید، كاری به كارتان ندارم، كار خلاف نكنید و امثال ذلك. وقتی كه من سرم را گذاشتم روی زمین و جسمم از این دنیا رفت، تمام آن نیات، تمایلات‌ها، خواست‌ها، مخالفت‌های درونی، و كیفیت اندیشه‌ها می‌آید رو. همه می‌آیند دنبال كه؟ دنبال آن خواستشان.

 چرا مردم به دنبال ابوبكر و عمر و این‌ها رفتند؟ چرا؟ چون می‌دیدند با أمیرالمؤمنین نمی‌توانند كنار بیایند؛ او بكن و نكن دارد! این كار را بكن و این كار را نكن! این‌جا برو، آن‌جا نرو، این عمل خلاف است، این عمل صحیح است. این‌طور ممكن است خیلی از مسائل برای انسان خلاف باشد، نخواهد انجام بدهد، نمی‌خواهد انجام بدهد. خدا هم در اینجا مورد را پیش می‌آورد؛ این می‌شود چه؟ نظام تربیتی.

 آن مورد، و آن كسی كه می‌تواند این تمایلات و افكار را زمینه بدهد به آن كه روشن بشود، جناب ابی‌بكر است! بسیار خب، این را هم برایتان آوردیم. این علی، این سفارش پیغمبر، این انتسابش، این مطالب پیغمبر، این روز غدیر، این دستور، این هم آقای ابی‌بكر. نه با ولایت كار دارد، نه با چیز كار دارد، نه با دین، هیچی كار ندارد! فقط می‌گوید شما بیایید و تسلیم من بشوید، نماز بخوانید، هر كاری خواستید بكنید، بروید بكنید، به هر عملی خواستید دست بزنید، بزنید. مگر هم‌پالكی‌هایش نكردند؟ مگر خالدبن ولید نكرد؟ مگر مغیرة بن شعبة نكرد؟ مگر این‌ها نكردند؟ اصلا كارهای شرم آوری كه اصلا نمی‌شود تفوّه كرد نسبت به آن‌ها، و بعد هم برای مصلحت و حفظ نظام، نظام خودش: عیبی ندارد، این از خودمان است!

 خالد بن ولید را چرا نكشت؟ چون از خودمان است! چون از خودمان است، عیبی ندارد، انجام‌

 بدهد، نوش جانش!

 اما امیرالمؤمنین نمی‌تواند این حرف را بزند. او امیرالمؤمنین است، او باید مشیت الهی را در نظام تربیتی در این عالم باید اجرا كند. نمی‌تواند با این‌ها كنار بیاید: تو برو بگیر بنشین در خانه، اصلا با تو كاری نداریم! برو بگیر بنشین در خانه، ما با تو كاری نداریم.

 هان؟ مگر صاف به امیرالمؤمنین نگفتند كه آقا! پیغمبر منصوبت كرد؟ خب كرد كه كرد! آقا نمی‌خواهیمت، به كه بگوییم؟ ما نمی‌خواهیم تو بعد از پیغمبر باشی!

 نمی‌خواهید، نخواهید! خداحافظ شما، ما رفتیم. هركس می‌خواهد بیاید اینجا.

 بقیه، گر و گر، گله و گله، بلند شوید بروید كجا؟ همانجایی كه می‌تواند شما را در همان مرتبه نگه دارد! هان! نفسانیاتتان، تمایلاتتان، و این‌ها ...

 امام حسین خیلی خوب است، امام حسین خیلی مظلوم است. برای امام حسین جلسه بگذاریم، برای امام حسین چه بكنیم. كدام امام حسین؟ امام حسینی وجود ندارد! امام حسین هزار و چهار صد سال پیش خوب است، كه الآن نیست! متوجه عرائضم هستید؟ نه امام حسین الآن! امام حسین الآن هست، حی است و حاضر است، عین خود امام حسین، سر سوزنی هم مو نمی‌زند، منتها غائب است، غائب است. ولی دستوراتِ ... چرا امام حسین خوب است؟ چون امام حسین را دیگر كشتند، دیگرنمی‌تواند بگوید بكن و نكن. این امام حسین، خیلی عالی است! برایش سینه می‌زنیم، جلسه می‌گذاریم، سیاه‌پوش می‌كنیم، شام می‌دهیم، ناهار می دهیم، دیگ می‌گذاریم و امثال ذلك! همه را دعوت می‌كنیم، در روزنامه اعلان می‌كنیم، اعلامیه می‌دهیم، در تمام شهر اعلامیه پخش می‌كنیم: بیایید هیئت امام حسین!

 امام حسین هیئت نمی‌خواهد! امام حسین هیئت نمی‌خواهد! مرحوم آقای حداد مگر نمی‌گفتند؟ مرحوم آقای حداد خیلی آدم خوبی است، بسیار مرد بزرگی بود، بسیار مرد بزرگی بود ...

 خب به تو چه مربوط است؟ آدم خوب بود كه بود! آدم خوبی بود كه بود! به تو چه مربوط است كه آدم خوب بود؟ آقای حدادی خوب است كه الآن در زیر خاك است! این آقای حداد خیلی عالی است، او با آجر فرقی نمی‌كند! آن آقای حدادی كه زیر خاك است با آجر چه فرقی می‌كند؟ پس آجر خیلی آدم خوبی است، چقدر مقام دارد، چقدر فلان دارد ... اما همین آقای حداد وقتی زنده باشد، می‌آید در مقابلش می‌ایستد و می‌گوید: این این است، این این است، این به درد نمی‌خورد، این ضدّ ولایت ... مگر حرف در نیاوردند؟ یك مقداریش را مرحوم آقا در روح مجرد آوردند، و الا مطلب خیلی‌

 زیادتر از این حرف‌ها بود. این است مسئله، خیلی مطلب دقیق است.

 مرحوم آقا، بسیار مرد بزرگی بود، از اولیاء خدا بود، چقدر مقام داشت! خب بله! مرحوم آقایی كه الآن نیست كه به من امر و نهی بكند، این خیلی آقا، آقای خوبی است! بسیار این مرد بزرگی است، چون دیگر الآن نیست!

 اما همان آقایی كه الآن می‌گوید آن آقا چقدر بزرگ بود، دم چهارراه به خاطر این‌كه آقا نفهمد، سیگار می‌كشید، بعد می‌آمد داخل، چون می‌دانست جلوی آقا نمی‌تواند بكشد، بعد آقا به من می‌فرمودند: این آنجا سیگار می‌كشد، خیال می‌كند من نمی‌بینم!

 همین! مرحوم آقا خیلی خوب است ... مگر بعد از زمان مرحوم آقا آن فتنه‌ای كه پیش آمد و آن انحرافی كه ایجاد شد، این، شما خیال می‌كنید همین یك شبه ایجاد شد؟ این در زمان خود مرحوم آقا بوده، مخفی بوده، در دلها بوده. یك نفر همان موقع من را در خیابان دیده بود، از خودشان، گفته بود: آقا بگویم، تمام این مسائلی كه برای شما پیدا شده، كینه‌هایی است كه از بدر و حنین، از زمان سابق در دلها بوده، پدرتان سرش را گذاشت زمین، حالا روی داده‌

 گفتم: بله آقا، ما از همان موقع هم می‌دانستیم، از همان موقع خبر داشتیم!

 كسانی آمدند علمدار آن فتنه بعد از آقا شدند، كه زمان مرحوم آقا، ایشان هدایایشان را پس می‌فرستاد! این‌ها آمدند علمدار شدند. كسانی آمدند بعد از مرحوم آقا عهده‌دار آن جریان شدند، كه وقتی از قم و طهران می‌رفتند مشهد، اسم این‌ها را به گوش آقا می‌رساندند، ما علامت ناراحتی و اخم را در چهره‌ی ایشان می‌دیدیم: اصلا نمی‌خواهم اسمشان را بشنوم.

 من بودم در كنار ایشان كه این حالات را مشاهده می‌كردم؛ و این‌ها آمدند چی؟ كاسه داغ‌تر از آشِ ولایت! پرچم ولایت و این‌ها را، این‌ها به عهده گرفتند!

 البته همه این مطالب را بنده گفتم و اتمام حجت كردم، منتها دیگر بالاخره تقدیر خدا چیز دیگری بود و ما كه نمی‌توانیم مقابله كنیم. حالا آن مرحوم آقا چقدر آدم خوبی بود! خب بله! مرحوم آقایی كه زیر خاك است خیلی آدم خوبی است! خیلی آدم خوبی است! بسیار، بسیار مرد بزرگی است. چقدر صفاتی دارد و امثال ذلك.

 بنا بر این نكته مهم در اینجا این است: مطالبی را كه در این سنوات اخیر [اتفاق افتاد] كه خودِ بنده، اگر خود دوستان ملاحظه كرده باشند، یك قدری روشم تغییر كرده بود در این سنوات اخیر و این ادامه دارد. مطالبی را كه دوستان می‌بینند، و مسائلی را كه مشاهده می‌كنند، این‌ها چیست؟ تمام این‌ها

 باید بیاید و اتفاق بیفتد، همه. یكی می‌آید تا اینجا، از این‌جا به بعد ما فلان! یكی می‌آید تا اینجا، از این‌جا به بعد چه؟ آن یكی می‌آید تا آنجا، از آن‌جا به بعد ... همه باید بیایند، همه‌مان باید امتحان بشویم و باید متوجه بشویم، این مسائل، نعمت الهی است برای ما. ما مواظب باشیم، مبادا خدای نكرده یك روزی همین جریان برای خودِ ... بنده به رفقا گفته‌ام این قضیه را، بارها گفته‌ام، گفته‌ام من وقتی گاهی اوقات بعضی از مسائلی را می‌بینم، اول تن خودم می‌لرزد! خیال نكنیم نه! به ما گارانتی و تضمین داده‌اند و قضیه تمام، شش درِ بهشت را ما برای شما وقف كردیم و كسی حق وارد شدن ندارد، مگر این‌كه شما اجازه ... این حرفها نیست! این مسائل نیست!

 آن‌چه را كه ما، از اوضاع و احوال بزرگان و اولیاء خدا فهمیدیم، و از سخنانشان دریافتیم، این است كه از همه مردم، آن‌ها بیشتر می‌ترسند. از همه مردم، آن‌ها بیشتر می‌ترسند، در عین این‌كه از همه مردم و از همه افراد، رحمت خدا را بالاتر می‌دانند، لطف خدا را بالاتر می‌دانند، ولی از آن‌طرف، مواظبند، مبادا به خودشان بخواهند این قضیه را نسبت بدهند، مبادا خیال كنند خودشان در اینجا جایگاهی دارند؛ خود كه می‌آید جلو، همه كارها را خراب می‌كند. تا وقتی كه ما مطالب را به خدا نسبت بدهیم، خدایا تو می‌دهی، خدایا تو می‌گیری، خدایا تو لطف داری، خدا هم كاری ندارد: خب باشد، بهت می‌دهیم، علم می‌دهیم، قدرت می‌دهیم، چه می‌دهیم، چه می‌دهیم. همین كه قضیه می‌خواهد به «ما» برگردد، «من اینم»، اگر من این حرفها را نمی‌زدم این جمعیت این‌جا نمی‌آمد! هان! اگر «من» این حرفها را نمی‌زدم ... مگر این حرفها را نزدند؟ مگر برای خود بنده نامه ننوشتند كه آقا بسیاری از این افرادی كه هستند، ما فرستادیم؟ من هم گفتم دستشان را بگیرید، برگردانید سرجایشان!

 مگر نگفتند؟ خدا چكار می‌كند؟ این بود آن‌چه را كه تا به حال به شما تعلیم می‌دادیم؟ این بود آن‌چه را كه تا به حال می‌گفتیم؟ این است؟ «ما» این كار را كردیم، «ما» آن كار را كردیم، «ما» با این چند نفر آمدیم؟ خب این چند نفر را بردار ببر همانجایی كه بودند! بهتر! اولا یك خورده جا بیشتر می‌شود، بعد هم تنفس بهتر می‌شود، بهتر ... بالاخره تنفس و این‌ها یك محدودیتی دارد دیگر! این‌ها یك خورده بیشتر می‌شود!

 فرقش این است كه ما به جای این‌كه نیاز داشته باشیم، تبدیل به ناز شدیم! «ی» را فراموش كردیم «ی» را بیاوریم. نمی‌دانم آن دفعه گفتم در صحبت‌هایم، یا در مجلسِ ... «ی» را فراموش نكنید، بزرگ هم بنویسیدها! نه از این «ی» كوچك كه خدا نتواند بخواند! بزرگ! یك «ی» بزرگ، آن نیازمان را وقتی می‌نویسیم، «ی» نیاز را یادمان نرود! تا آخرش ما نیازیم! یك نفر فقط می‌تواند در عالم وجود ناز كند،

 یك نفر یعنی یك ذات، و آن ذات پروردگار است، ظهورش هم فقط در یك نفر است، از او بخواهیم تنازل كنیم، یك نفر است و او هم كه از دیدگان غائب است، والسلام، تمام شد! كلّ عالم همه نیازند! او هم برای ما ناز می‌كند، ولی خودِ او هم در پیشگاه خدا، همان نیاز است، نیازش هم از ما بیشتر است! عجیب این‌جاست. امام ما علیه السلام، بیشتر از ما نیاز را احساس می‌كند، و بالاتر از ما نیاز را احساس می‌كند، جایی كه جدّش فرمود كه: الفقر فخری‌[[3]](#footnote-3)، فقر و نیاز من به پروردگار، فقط افتخار من است؛ من هیچ افتخار دیگری ندارم. نه پیغمبری، نه فلان، نه معجزه، نه بیا و برو و اطاعت همه جن و انس و ملائكه، این‌ها هیچ افتخار نیست؛ آنی كه افتخار من است، این است كه من، فقیر این درگاهم؛ همین مرا بس است و همین مرا كفایت است.

 لذا این مطلب، بسیار بسیار مسئله مسئله مهمی است، همه‌مان باید متوجه این قضایا، مطالب باشیم كه اولا تجدید نظر و مطالبی كه برای افراد اتفاق می‌افتد، این یك امر طبیعی و بدیهی است. این فرد، تا این مرتبه می‌تواند مسائل را درك كند، و بعد دركش تغییر پیدا می‌كند و خب نوع دیگری ... بسیار خب! كسی كه جلوی این قضیه را نگرفته!

 بنده شب چهارم فوت مرحوم آقا صحبت كردم در مشهد و گفتم پدر ما فوت كرده؛ خدا كه نمرده! هركسی، هرجایی و هر مكانی می‌داند و به هركسی، باید مراجعه كند؛ الآن هم می‌گویم: شرعا، عقلا، عرفا واجب است بر كسی كه می‌داند در جای دیگری و در محل دیگری و در موطن و موقف دیگری مطلبِ بهتر، عالی‌تر و راقی‌تر به دست می‌آید، اگر نرود ... و حرام است این‌كه ... چرا حرام است؟ این‌كه می‌آید جای بقیه را می‌گیرد. وقتی كه تو به این مطالب اعتقاد نداری، چرا می‌آیی جای دیگران را می‌گیری؟ چرا می‌آیی باعث می‌شوی كه موقعیت برای افراد تنگ‌تر بشود؟ بسیار خب! خدا خیرت بدهد، پدر و مادرت را خدا بیامرزد كه این موقعیت را فراهم كردی برای افراد دیگر.

 علی كلّ حال، ره چنان‌رو كه رهروان رفتند. مكتب ما، آن‌چه را كه تصور می‌كنیم و جمله آخر: آن‌چه را كه درك كردیم. مكتب ما، مكتب حرّیت و آزادی است. مكتب ما، یعنی مكتبی كه به دنبالش هستیم؛ حریت و آزادی است.

 این مطلب را همه دوستان و همه رفقا می‌دانند، كه به تنها مطلبی كه من در عمر خودم، از زمان طفولیت یك همچنین حالی بود تكیه كردم تا الآن، مسئله مسئله حریت است. من با مرحوم‌

 پدرم، بالاتر از این؟ هیچ‌كس از دوستان، رفقا، حتی هم‌بحثی‌های ایشان، به اندازه من با پدرش انقدر كلنجار نرفته! در مسائل، در مطالب علمی، در غیر علمی. در یك قضیه، همان سه سال آخر عمر ایشان، در یك مسئله توحیدی، ما با ایشان صحبت می‌كردیم. این بگو، آن بگو، آن بگو، هر دفعه می‌رفتیم مشهد، یك ساعت، فلان ...

 خب نظرت چیه آسیدمحسن؟

 گفتم: آقاجان همین است! مگر شما یك كاری بكنید، یك تزریقی، یك فلانی، ولی فكر همان است، نظر همان است.

 دوباره شروع می‌شد صحبتمان و فلان و دیگر خسته می‌كردم و ول می‌كردم دیگر. آن آخرین مرتبه‌ای كه من ایشان را زیارت كردم و دیگر ایشان را ندیدم تا وقت ارتحال ایشان كه آمدم در مشهد، آن آخرین مرتبه زمستان بود و زیر كرسی نشسته بودم و همین‌طوری فی‌البداهه رو كردند به من و گفتند: آسیدمحسن! و اما راجع به شاید دیگر می‌دانستند كه ما آخرین باری است كه توفیق زیارت ایشان را پیدا می‌كنیم راجع به آن مطلبی كه ما در این مدت چند سال با هم صحبت می‌كردیم، مطلب حق با شماست، ولكن باید بدانی حلوای تنتنانی، تا نخوری ندانی!

 ببینید! در عین این‌كه گفتند مطلب این است، ولی گفتند باید برسی. قلبا باید برسی، شهودا باید به این مسئله برسی و بعد هم مشخص شد خب این مدتی كه در این مدت، چند سالی كه خلاصه ما با ایشان [بحث‌] داشتیم، روی چه مصالح و مطالبی بوده.

 این مكتب، مكتب حریت است، نمی‌گوید من پدرت هستم ساكت شو. نمی‌گوید من استادت هستم دهانت را ببند. نمی‌گوید مطلب من بالاتر است، تو دیگر چه می‌گویی؟

 از این مطالب كه: جوجه چه می‌گوید؟ این جوجه در آمده دارد برای ما ... نه! این مسئله نیست. راه بزرگان، راه فهم است، راه بزرگان راهِ ...

 اگر شما مطلبی را از روی فهم، اشتباها هم انجام بدهید، بهتر است از این كه مطلب صحیحی را از روی تقلید انجام بدهید، بدون این‌كه بفهمید. حتی اگر اشتباه انجام بدهید، آن اشتباه، شما را جلو می‌برد، اشتباه شما را جلو می‌برد! اگر از روی فهم و درك و تفكر باشد. و آن تقلید كوركورانه شما را نگه می‌دارد تا در یك وقت مناسب كه شما را متوقف كند. پس بنا بر این، این مكتب، مكتب حریت است، مكتب حریت، مكتب آزادی، آزادی در راه، و آزادی در انتخاب. انسان، باید با آزادی انتخاب كند، چنانچه بزرگان هم نسبت به این مسئله، این ها را بیان می‌كردند.

 علی كلّ حال، لطف پروردگار، در همین قضایا و مسائل پیش می‌آید. یعنی لطف خدا می‌آید، در یك همچنین قضایا و مطالبی، اولا موانع را از سر راه بقیه برمی‌دارد؛ خب از این چه بهتر؟ به جای این‌كه با كتك و لگد و پلیس صد و ده و نمی‌دانم حاضر كردن این‌ها را شما بخواهید ... یكی آقا بلند شو برو بیرون، آقا مثلا به چه درد می‌خورد، خودش می‌گوید آقا خداحافظ شما بنده رفتم!

 خب خدا خیرش بدهد كارش به پلیس و زنگ زدن نرسید! این یكی. خب این لطف خدا نیست؟ خب این است دیگر. خودش زمینه پیش می‌آید. واقعا من بعضی از اوقات وقتی یك مطالبی می‌شنوم، می‌خواهم سجده شكر به جا بیاورم كه یك مسئله‌ای بدون دردسر حل شد، یك قضیه‌ای حل شد. حالا من چقدر باید زور بزنم؟ چقدر باید حرف بزنم؟ و چقدر باید تبعاتی داشته باشد؟ نه آقا! خیلی راحت طرف گفت خداحافظ! خدا خیرت بدهد! ما ده سال پیش می‌خواستیم بهت بگوییم برو! ده سال هم اینجا زیاد بودی!

 این یكی. پس این لطف خدا در وهله اول، برای برداشتن موانع است از جلوی راه دیگران؛ یك. بسیار این مطلب، مطلب مهمی است.

 مطلب دوم، هشدار به خود ما. هشدار به خود ما: مواظب باشیم مطالب را در نظر داشته باشیم، آن‌هایی كه می‌گفتند ما بی‌وضو وارد درس نمی‌شویم و جلسه نمی‌شویم، دیدید به كجا رسید؟ دیدید؟ وضو نیست! وضو یك لیوان آب است؛ اینجا چه خبر است؟ به وضو سر جلسه حاضر شدن و نشدن قضیه برنمی‌گردد؛ اینجا را چه كرده‌ای؟ برای این‌جا چه فكری كردی؟ برای این‌جا چه دوایی اندیشیده‌ای؟ این مسئله است. جلسه و هیئت عزاداری و مجلس ذكر عصر جمعه و نمی‌دانم صبح كذا و شب‌های فلان، این‌ها همه مسیر و معبر است، منزلگاه نیست. انسان باید [از] این‌ها را عبور كند. از این مجلس، برای حركتش استفاده كند، برای راهش، فهمش، عبورش، نورانیتش، برای گرمی استفاده كند، نه این‌كه خود این مجلس بشود چه؟ مانع و سدّ. آن‌وقت دیگر همین مجلس می‌شود چه؟ بت‌خانه!

 همین مجلس عصر جمعه می‌شود بت‌كده! چون منزلگاه شد! مجلسمان را نگه داریم! «مجلسمان» را! نگه داریم! جلسه‌مان را! نگه داریم! افرادمان را! مان! مان! مان! هان! مان هم مثل چیزهای دیگر، نگه داریم! هان! این می‌شود بت‌خانه. دیگر در آنجا دعای سمات فایده‌ای ندارد، مناجات مریدین و محبین، فایده‌ای ندارد. دعای جوشن، فایده‌ای ندارد، دعای كمیل نتیجه‌ای ندارد، خواندن قرآن ... چرا؟ همه به مان برمی‌گردد! مجلسمان! رفقایمان! افرادمان! این است مطلب.

 این، آن‌چه را كه در نظر بود خدمت رفقا عرض كنیم، و البته مطالب دیگری هم در این زمینه‌

 هست، كه انشاءاللَه در جلسات دوستان كه قرار است در قم باشد، من مطالبی را آن‌جا عرض خواهم كرد و یك قدری مطالب را روشن‌تر خواهم كرد تا این‌كه رفقا بیش‌تر از كمّ و كیف آن راه و مسیر بزرگان اطلاع پیدا كنند. مطلب همانی است كه مرحوم پدرمان در روح مجرد آوردند: وقتی همه از دور آقای حداد رفتند، ایشان چه گفتند؟ خب تمام كردند قضیه را دیگر. خب این روح مجرد را ما باید بخوانیم دیگر! نباید بخوانیم؟ باید بخوانیم دیگر. اگر من هیچ معجزه‌ای از آقای حداد ندیده بودم كه ده‌ها معجزه دیدم! اگر من هیچ معجزه‌ای ندیده بودم، همین كلام ایشان برای من كافی بود، حجت را تمام می‌كرد.

 آمد پیش آقای حداد آن شخص، گفت: آقا! آسیدمحمدحسین را دریابید! یعنی مرحوم اقا ایشان با فلانی خیلی رفیق است و آن فلانی هم جزو مخالفین شما شده؛ ترس بر این است كه او بیاید و ببرد. آقای حداد چه گفتند؟ گفتند رفت كه رفت! رفت كه رفت!

 در حالی كه نزدیك ترین فرد به مرحوم حداد پدر ما بود! حتی از آن فردی هم كه این حرف را به ایشان می‌زد و دلسوزی می‌كرد ... حالا خود او رفت! خود او ... كار خدا عجیب است‌ها! خود آنی كه می‌آمد دلسوزی می‌كرد، رفت! مرحوم آقا هم اسمش را آورده بودند دیگر، اسمش را آورده بودند. هنوز هم حیات دارد.

 فرستاد دنبال من كه من می‌خواهم فلانی را ببینم یعنی من را در این سفری كه چند سال پیش رفته بودم. «می‌خواهم اسرار آقای حداد را به ایشان بدهم» گفتم اسرار را برای خودت نگه دار! بنده ملاقاتی با جنابعالی نخواهم كرد و نكردم. و واقعا هم یك مطالبی داشت و بی‌خود هم نبود؛ یك اسرار و مطالبی ... آنی را كه استاد من رانده، من با او برخورد و ملاقات نخواهم كرد.

 آقای حداد فرمودند آسیدمحمدحسین هم رفت كه رفت! ما خدا را داریم! این است مسئله. این باید در گوش ما باشد: ما خدا را داریم.

 خب این مختصر عرائضی كه در اینجا خدمتتان ... هان؟ بله بله! یك مطلبی در اینجا تذكر داده شده كه من می‌خواستم عرض كنم كه این اشتباه نقل شده، من تصحیح كنم.

 سؤال: حكم كاشتن ناخن مصنوعی كه با چسب روی ناخن می‌گذارند چه می‌باشد؟ با توجه به این‌كه كاشتن ناخن یك امر ضروری نیست. آیا برای وضو و غسل اشكالی ندارد؟

 ببینید بنده این مطلب را عرض كردم و بعد از نزدیكانمان حتی این جور دیگری نقل شد كه حتی تقصیر را به گردن ما انداختند و ما هم پذیرفتیم. گفتیم عیبی ندارد، ما تقصیر را بر عهده می‌گیریم و آن‌

 حكم صحیح را خدمت مخدرات عرض می‌كنیم.

 نظر بنده همین بوده و الآن هم همین است، حالا شاید در بیان مطلب جوری بوده كه اشتباه فهمیده شده. علی كل حال ما تقصیر را به گردن دیگران نمی‌اندازیم.

 كاشت ناخن اشكال ندارد. بنده اطلاعی از كاشت ناخن ندارم، تا حالا ناخن خودم را هم نكاشته‌ام، ولی آن‌چه را كه شنیده‌ام، این است كه این كاشت، به دو قسمت هست: یك قسم این است كه وقتی كه با چسب این را روی ناخن می‌گذارند و بعد هم می‌توانند بردارند، و برداشتنش هم اشكالی ندارد و زحمتی هم ندارد و بعد هم دوباره می‌گذارند؛ این عضو زائد به حساب می‌آید و در موقع وضو باید جدا شود. این را در نظر داشته باشید. حكم این، حكم همان رنگ‌هایی است كه روی ... اسمش؟ لاك! همین ... ما خیلی پرتیم! حكم همین لاك‌هایی است كه روی ناخن می‌گذارند و این را حتما با ماده‌ای باید در موقع وضو و همینطور در موقع غسل پاك كنند.

 این یك مسئله است. مطلب دوم این است كه ناخن را به نحوی قرار می‌دهند كه دیگر جدا كردنش بسیار مشكل است و در واقع چسبیده می‌شود و دیگر كنده نمی‌شود؛ این ناخن، حكم ناخن اصلی را پیدا می‌كند، و در موقع وضو و غسل، نیازی به كندن این، نیست. اما آن رنگ و لاكی كه روی او می‌كشند، او باید پاك بشود.

 آن مطلبی كه نقل شده، این است كه بنده عرض كرده‌ام آن لاك هم، حكم ناخن را دارد. نه! الآن بنده در اینجا تصحیح می‌كنم آن رنگی كه در روی ناخن هست، در موقع وضو و همین‌طور غسل باید پاك بشود.

 و اما این‌كه كاشت ناخن ضرورتی ندارد، نه، به این مسئله ارتباطی ندارد. به عنوان یك زینت اشكالی ندارد، به عنوان زینت اگر باشد اشكالی ندارد كه این مسئله باشد، و حكم همان چیزهایی را دارد كه انجام می‌دهند، مثل خال كه حالا در ابرو و غیر ابرو، در مو و این‌ها انجام می‌شود، در آن‌ها هم حكم همان پوست اصلی بدن است و نیازی به چیز دیگر نیست و مشكلی در اینجا برای غسل و وضو پیش نمی‌آید، برای زینت هم باشد اشكال ندارد و حكمش در اینجا مباح است.

 از خداوند توفیق همه را خواستاریم و می‌خواهیم كه هرچه زودتر باز مجلس انس و مجلس دیدارِ مجدد با دوستان را فراهم كند، با یك فرصت بیشتر انشاءاللَه. خداحافظ شما.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. الفواتح الالهية و المفتاح الغيبية، ج ١، ص ٢٧٦. [↑](#footnote-ref-1)
2. ١. بصائر الدرجات، ج ١، ص ٣٠٩: ... سمعتا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: أنا اقاتل على التنزيل و علىٌّ عليه السلام يُقاتل على التأويل. [↑](#footnote-ref-2)
3. ١. جامع الأخبار (للشعيرى)، ص ١١١. [↑](#footnote-ref-3)